موضوع: مراجعه 48 ، بررسی حدیث 38

حدیث 38 از مراجعه 48

موضوع بحث بررسی حدیث 38 از مراجعه 48 است. در این روایت پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «إن الأمة ستغدر بك بعدي، و أنت تعيش على ملتي و تقتل على سنتي، من أحبك أحبني، و من أبغضك أبغضني، و إن هذه ستخضب من هذا- يعني لحيته من رأسه-»: یا علی، امت به تو خیانت می کند و تو بر آیین من هستی و بر سنت من به شهادت می رسی (نه اینکه کار اینان درست است بلکه کار امیرالمومنین (ع) درست است). هر کس تو را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس به تو بغض بورزد به من بغض ورزیده است. بعد آن حضرت بیان کرد که محاسن مبارک امیرالمومنین(ع) به خونشان رنگین می شود.

مرحوم شرف الدین دو روایت دیگر را نیز نقل می کنند: و عن علي أنه قال: «إن مما عهد إليّ النبي أن الأمة ستغدر بي بعده»: امیرالمومنین (ع) می فرماید: یکی از پیش گویی های پیامبر (ص) این بود که امت بعد از ایشان به من خیانت می کند.

و عن ابن عباس قال: قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم لعلي: «أما إنك ‏ستلقى بعدي جهدا، قال: في سلامة من ديني؟ قال: في سلامة من دينك‏»[[1]](#footnote-1): پیامبر اکرم (ص) به امیرالمومنین (ع) فرمود: تو بعد از من با دشواری ها و حوادث ناگواری مواجه می شوی. سوال کرد: آیا دینم سالم می ماند؟ فرمود: آری.[[2]](#footnote-2)

در مورد معتبر بودن سند این روایت گفته شد حاکم نیشابوی آن را صحیح دانسته و ذهبی نیز تایید کرده است. ابومریم اعظمی نیز که معمولا بنا در نپذیرفتن این احادیث دارد، اما در اینجا به صحت این احادیث اذعان کرده است.

در مورد مدلول روایت نیز گفته شد مراد از خیانت در روایت، مساله رهبری و امامت امیرالمومنین (ع) است که بعد از رحلت پیامبر گرامی اسلام (ص) مورد اختلاف امت قرار گرفت و عده ای در سقیفه جمع شده و بر خلاف فرمایشات پیامبر (ص) عمل کردند. گفته شد در مواردی امیرالمومنین (ع) نیز به این مساله تصریح کرده است مانند خطبه شقشقیه. و نیز گفته شد امیرالمومنین (ع) به اذعان بزرگان اهل سنت، تا وقتی حضرت زهرا (س) در دار دنیا بودند بیعت نکردند و این زمان شش ماه بوده است. با توجه به حدیث «من مات» که آن حضرت از آن آگاه و ملتزم به آن بودند، این مطلب به دست می آید که ایشان خلافت آنان را غاصبانه می دانست و خود را صاحب حق در این امر می دانستند. و لذا مراد از خیانت در روایت، خیانت در امر رهبری امت اسلامی است.

اشکال ابومریم اعظمی بر مدلول حدیث

ابومریم اعظمی از جهت دلالت، خدشه کرده و گفته است: آنچه از این حدیث به دست می آید این است که افرادی بعد از پیامبر (ص) بر علیه علی (ع) شورش کرده و ایشان را با به قتل می رساند. با توجه به شواهد تاریخی این مساله مربوط به خوارج است که بر آن حضرت شورش کرده و ایشان را به ضلالت متهم کردند. این احادیث بیان می کند امیرالمومنین (ع) بر صراط درست بوده و این خوارج بودند که منحرف شدند. نظیر همین مطلب درباره عثمان و شورش های زمان او نیز آمده است. در روایتی پیامبر (ص) خطاب به عثمان فرمود: «یا عثمان ان الله عسی أن یلبسک قمیسا فان اراد المنافقون علی خلعه فلا تخلعه حتی تلقانی»: ای عثمان، خداوند متعال امید این می رود که پیراهنی را بر تو بپوشاند. پس اگر منافقان خواستند آن را از تن تو بیرون آورند تسلیم آنها نشو (هر چند به قتل تو بینجامد) تا اینکه مرا ملاقات کنی.[[3]](#footnote-3) در روایت دیگر از عثمان نقل شده که گفت: «ان رسول الله (ص) عهد الی عهدا و انا صابر علیه». [[4]](#footnote-4) «... و هذا یومئذ علی الهدی»[[5]](#footnote-5) و «... و هذا یومئذ علی الحق».[[6]](#footnote-6) نتیجه اینکه اگر چه احادیث یاد شده درباره امیرالمومنین (ع) بر فضیلتی برای ایشان دلالت می کند اما برای دیگران مانند عثمان و عمار نیز ثابت شده است.[[7]](#footnote-7)

نقد و بررسی

1. بر فرض اینکه تفسیری که ابومریم نقل کرده درست باشد، در بحث بین المذاهبی پذیرفته نمی شود، زیرا قاعده این است که در این مباحث باید اصولی استفاده کند که مورد توافق طرفین است (وی اکنون در مقام نقد امام شرف الدین است). احادیث مربوط به امیرالمومنین (ع) از طریق فریقین نقل شده است[[8]](#footnote-8) در حالی که روایات مربوط به عثمان تنها از طریق اهل سنت نقل شده و مورد اعتماد امام شرف الدین نیست و لذا نمی تواند در احتجاج به آنها استناد کند.

2. تفسیر بیان شده درست نیست، زیرا در ارتباط با عثمان تعابیری که بحث امت در آن آمده باشد مطرح نیست. کلمه امت بیان گر آن است که خیانت توسط تعداد کثیری از مردم در آن دوران رخ داده است و مساله در مورد امیرالمومنین (ع) تنها مربوط به انحراف در رهبری و خلافت است و از جهت تاریخی مصداق دیگری به این نحو نمی یابیم.

این خیانت نسبت به امیرالمومنین (ع) اولا قبل از خوارج و دوران خلافت ظاهری آن حضرت است و ثانیا در زمان خلافت ایشان هم منحصر به خوارج نمی شود، زیرا سه گروه در مقابل آن حضرت ایستادند: الف) قاسطین که معاویه و انصار او بودند. ب) مارقین که عهدشکنان و جناح جمل بودند. ج) خوارج. بنابراین خوارج قطعا بر طریق ضلالت بودند اما تنها بخشی از مخالفین بودند. بنابراین تفسیری که ابومریم نمود و مساله خیانت را منحصر در خوارج نموده صحیح نیست.

حدیث 39

علامه شرف الدین در این باره چند روایت را نقل می کند:

1. پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «إن منكم من يقاتل على تأويل القرآن، كما قاتلت على تنزيله»، فاستشرف لها القوم و فيهم أبو بكر و عمر، قال أبو بكر: أنا هو؟ قال لا، قال عمر: أنا؟ قال: «لا، و لكن خاصف النعل» يعني عليا، قال أبو سعيد الخدري: فأتيناه فبشرناه، فلم يرفع به رأسه كأنه قد كان سمعه من رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم : در میان شما کسی است که بر تاویل قرآن جنگ می کند، همان طور که من بر تنزیل قرآن جنگ کردم. گروهی که آنجا حاضر بودند سرشان را بالا آوردند تا ببینند مراد کیست؟ در میان آنها ابوبکر و عمر بودند. ابوبکر گفت آیا من هستم؟ حضرت فرمود: نه. عمر گفت: من آن کس هستم؟ حضرت فرمود: نه. او کسی است که کفش هایش را وصله می کند و او امیرالمومنین (ع) بود. ابوسعید خدری می گوید: ما نزد امیرالمومنین (ع) آمدیم و او را به این مطلب بشارت دادیم. آن حضرت سرش را بالا نیاورد گویا از آن خبر آگاه بودند.

2. نحوه حديث أبي أيوب الأنصاري في خلافة عمر، إذقال : أمر رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم علي بن أبي طالب بقتال الناكثين و القاسطين و المارقين‏

3. حديث عمار بن ياسر، إذ قال: قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم: «يا علي ستقاتلك الفئة الباغية، و أنت على الحق، فمن لم ينصرك يومئذ فليس مني»

4. حديث أبي ذر، إذ قال: قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم: «و الذي نفسي بيده، إن فيكم رجلا يقاتل الناس من بعدي على تأويل القرآن؛ كما قاتلت المشركين على تنزيله».

5. حديث محمد بن عبد اللّه بن أبي رافع، عن أبيه، عن جده أبي رافع، قال: قال رسول اللّه: «يا أبا رافع، سيكون بعدي قوم يقاتلون عليا، حق على اللّه جهادهم، فمن لم يستطع جهادهم بيده فبلسانه، فمن لم يستطع بلسانه‏ فبقلبه ...»

6. حديث الأخضر الأنصاري، قال، قال رسول اللّه: «أنا أ فأتل على تنزيل القرآن، و علي يقاتل على تأويله»[[9]](#footnote-9)

ادامه بحث انشاءالله در گفتار دیگر بیان می شود.

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. المراجعات، علامه شرف الدین، ص 435- 436 [↑](#footnote-ref-1)
2. المستدرک، ج3، ص 159، ح 4677 ؛ البدایه و النهایه، ج7، ص 229 ؛ دلایل النبوه، ج6، ص 440 [↑](#footnote-ref-2)
3. المسند، احمد بن حنبل، ج6، ص 86 و 114 و 149 ؛ سنن ترمذی، ج4، ص 322 [↑](#footnote-ref-3)
4. المسند، ج1، ص 58 و 69 ؛ سنن ترمذی، ج4، ص 324 [↑](#footnote-ref-4)
5. المسند، ج4، ص 235 ؛ سنن ترمذی، ج4، ص 322 [↑](#footnote-ref-5)
6. المسند، ج4، ص 242 ؛ المعجم الکبیر، ج 19، ص 144- 145 [↑](#footnote-ref-6)
7. الحجج الدامغات، ج1 ، ص 502- 503 [↑](#footnote-ref-7)
8. ر.ک: غایه المرام، سید هاشم بحرانی، ج6، ص 28- 35 [↑](#footnote-ref-8)
9. المراجعات، ص 346- 349 [↑](#footnote-ref-9)